

فرآیند گذار از سنت‌های فرهنگی نوسنگی جدید به مس‌وسنگ قدیم در پسرکرانه‌های شرق زاگرس مرکزی

عباس مترجم*

دانشیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه بوعلی سینا
amotarjem@gmail.com

مهناز شریفی

عضو هیأت علمی پژوهشکده‌ی باستان‌شناسی

شناسه‌ی دیجیتال (DOI): 10.22084/nbsh.2018.11334.1486

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۵/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۹/۱۳

(از ص ۸۳ تا ۱۰۲)

چکیده

تپه قشلاق در جانب شرقی رودخانه‌ی تالوار در استان کردستان قرار دارد که تاکنون سه فصل کاوش باستان‌شناسی در آن به انجام رسیده که توالی بدون وقفه استقرارهایی از دوران مس‌وسنگ را نشان می‌دهد. نتیجه‌ی کاوش‌ها نشان داد که ضخامت نهشت‌های باستانی و فاصله‌ی تاریخ‌گذاری‌های ابتدائی و انتهایی دوره‌ی دالما یا طبقه‌ی V نسبت به دیگر مکان‌های کاوش شده بسیار طولانی‌تر باشد. فرهنگ دالما به عنوان یکی از فرهنگ‌های غالب دوره‌ی مس‌وسنگ قدیم و میانه تقریباً به خوبی شناخته شده است و گسترش آن در مناطق وسیعی از شمال غرب و غرب ایران روشن می‌باشد. در این دوره نشانه‌های فراوانی دال بر تغییرات اجتماعی- اقتصادی و هم‌چنین انطباق‌های فرهنگی با شرایط زیست‌محیطی رُخ داده که نشانه‌های این تغییرات بر روی برخی داده‌های منتسب به این دوره انعکاس یافته است و همین ویژگی سبب تفاوت‌های بین داده‌های این دوره در مناطق تحت نفوذ شده است. در تحتانی‌ترین لایه‌ی کاوش شده در تپه قشلاق که بلافاصله بر روی خاک بکر قرار داشت نشانه‌های آشکاری از سنت‌های دوره‌ی نوسنگی جدید مشاهده گردید که می‌تواند بیش از آن که مؤید وجود استقرارهای دوره‌ی نوسنگی در این مکان باشد، حداقل نشانی از نحوه‌ی انتقال سنت فرهنگی به دوره‌ی مس‌وسنگ قلمداد شود؛ این شیوه‌ی انتقال از نظر گاهنگاری و همسانی داده‌های فرهنگی به نتایج حاصله از حوضه‌ی جنوب دریاچه‌ی ارومیه و انتقال فرهنگی از دوره‌ی حاجی فیروز به دالما تشابه بیشتری دارد. لذا مهم‌ترین هدف این مقاله بررسی نحوه‌ی فرآیند گذار سنت‌های فرهنگی از دوره‌ی نوسنگی جدید به مس‌وسنگ قدیم بر پایه‌ی داده‌هایی است که از کاوش در تپه قشلاق به دست آمده است.

کلیدواژگان: باستان‌شناسی دوره‌ی مس‌وسنگ، شرق زاگرس مرکزی، تپه قشلاق، تالوار، دوره‌ی دالما.

مقدمه

تپه‌ی باستانی قشلاق واقع در دره‌ی تالوار از بخش‌های تابعه‌ی شهرستان بیجار- استان کردستان با مساحتی حدود یک هکتار، در حاشیه‌ی شرقی رودخانه‌ی دائمی تالوار از سرشاخه‌های رودخانه‌ی قزل‌اوزن شکل گرفته است؛ این تپه یک مکان معرف دوره‌ی مس‌وسنگ است، که تاکنون طی سه فصل کاوش باستان‌شناسی اطلاعات درخور توجه‌ای درخصوص فرهنگ‌های پیش‌ازتاریخ منطقه‌ی شرق کردستان اراده داده است. هرچند در این محدوده تاکنون تنها یک کاوش محدود از این دوره‌ی فرهنگی در تپه کلنان در این منطقه به انجام رسیده است (موچشی، ۱۳۹۰). نتایج اولیه‌ی کاوش‌ها نشان داد که در این محل تقریباً یک توالی استقراری بدون وقفه از دوره‌ی مس‌وسنگ قدیم تا پایان مس‌وسنگ جدید در مقایسه با نتایج حاصله از کاوش‌های هم‌افق در شرق زاگرس مرکزی و حوضه‌ی جنوبی دریاچه‌ی ارومیه وجود داشته است؛ درحالی‌که داده‌های باستان‌شناسی حاکی از ارتباط فرهنگی این مکان با فرهنگ حاجی‌فیروز و دالما در حوضه‌ی دریاچه‌ی ارومیه و همچنین تأثیراتی از فرهنگ حسونا در شمال بین‌النهرین می‌باشد؛ بنابراین بر مبنای این داده‌ها می‌توانیم به تعریف جدیدی از نحوه‌ی ارتباطات فرهنگی این مناطق دست‌یابیم، چراکه موقعیت طبیعی این محل به‌خوبی نشان می‌دهد که دره‌ی تالوار به‌عنوان بخشی از یک گذرگاه طبیعی محسوب می‌شود که ممکن است ارتباطات تجاری و فرهنگی بین این دو منطقه از این مجرا اتفاق افتاده باشد. بر این مبنا، دو سؤال اصلی برای تبیین داده‌های نویافته بر پایه‌ی بررسی میزان تغییرات و تأثیرات فرهنگی‌های هم‌زمان در این مکان و همچنین تعیین شاخصه‌های بومی که در برخی از داده‌ها تبلور یافته بود و می‌توان آن‌ها را به‌عنوان ملاکی برای ویژگی‌های فرهنگی دوران مس‌وسنگ (روستان‌نشینی) در این منطقه‌ی حائل، عنوان کرد؛ که نگارندگان در سدد پاسخ به آن‌ها بر مبنای یافته‌های حاصل از کاوش در این مکان، خواهند بود.

داده‌های کاوش در این مکان به‌روشنی مشابه داده‌هایی بودند که از کاوش‌های گودین (Young, 1969) و سه‌گابی (Young & Levine, 1974) در دره‌ی کنگاور و هم‌چنین دالما (Hamlin, 1975: Pp. 111-127) و حاجی‌فیروز (Voigt, 1983) در شمال غرب ایران به‌دست آمده است.

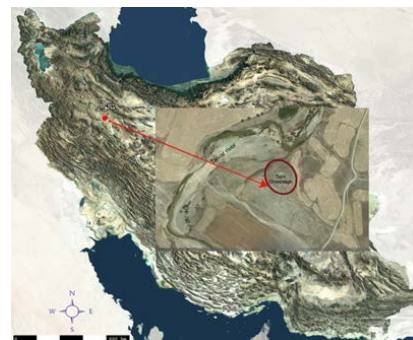
بر این اساس، مبنای اولیه‌ی شناسایی و گاهنگاری، همان توالی فرهنگی شرق زاگرس ملاک عمل قرار گرفت تا نهایتاً نسبت به تصحیح و بازسنجش آن اقدام گردد؛ بر این مبنا نتایج کاوش‌ها نشان داد که از دوره‌ی مس‌وسنگ قدیم تا پایان مرحله‌ی گودین VII که معرف بخشی از دوره‌ی مس‌وسنگ جدید شرق زاگرس مرکزی است در این محوطه استقراری بدون وقفه برقرار بوده و نهایتاً در اواخر دوره‌ی مس‌وسنگ جدید هم‌زمان با افق گودین VI، این زیستگاه بدون هیچ دلیل روشنی متروک گردیده است؛ هرچند پس از آن، تنها برای دو مرحله‌ی بسیار کوتاه در دوره‌ی مفرغ جدید و آهن III برای مدتی کوتاه استقراری در آن شکل گرفت و سپس متروک گردیدند و پس از آن، دیگر هیچ‌وقت مورد سکونت قرار نگرفت. این الگوی

استقرار به روشنی حکایت از اهمیت این محوطه برای دوران مس و سنگ و خصوصاً حدفاصل گذار از نوسنگی جدید تا قبل از مرحله ی گودین VI است.

رودخانه‌ی تالوار محور شکل‌گیری استقرارهای دره‌ی قشلاق

تجزیه و تحلیل مکانی تپه‌های باستانی دره‌ی تالوار نشانگر آن است که بدون شک عامل اصلی در تشکیل این استقرارها همین رودخانه بوده است که دقیقاً از حاشیه‌ی غربی و شمالی آن عبور می‌کند. این رودخانه نه تنها به عنوان منبع دائمی آب مورد نیاز شرب و دامداری مورد استفاده روزانه بوده است، اما بعد از مطالعه‌ی بقایای جانوری و گیاهی استحصال شده از کاوش‌های تپه قشلاق نشان از تمرکز ساکنان بر منابعی داشت که وابسته به همین رودخانه بوده‌اند؛ انواع جانوران وحشی و آبی تا گیاهان و انواع نی و جگن! از سوی دیگر، مطالعه‌ی الگوهای استقرار در منطقه‌ی خشک و نیمه خشک فلات ایران، این وابستگی فضایی محوطه‌های باستانی به رودخانه‌ها را تأیید می‌کند؛ چراکه فلات ایران از نظر طبیعی در ناحیه‌ی کمربند خشک اقلیمی قرار دارد (ابرلندر، ۱۳۸۶: ۳۳۵-۳۵۵). ویژگی جغرافیای یاد شده در گذشته‌ی تاریخی موجب گردیده تا استقرارگاه‌های عمده در حاشیه‌ی رودخانه‌ها شکل بگیرد به نحوی که مهم‌ترین الگوی زیستگاهی، الگوی خطی به محوریت منابع آب دائمی است، باشد (Sumner, 1998: 631). و دره قشلاق نیز به صورت یک دشت کوچک میانکوهی با ارتفاع ۱۷۰۰ متری، با اقلیمی نسبتاً سرد و خشک است که توسط کوه‌های مرتفع و برف‌گیر منطقه احاطه شده و عملاً فاقد پوشش جنگلی و پتانسیل اندک کشاورزی دیم است، از این قاعده مستثنی نیست. با توجه به این که رودخانه‌ی تالوار زهکش طبیعی بخش عمده‌ای از دره‌های غرب همدان، بخش عمده‌ی شهرستان بیجار و شمال شهرستان قروه است و حداقل ۸ رودخانه‌ی دائمی و اصلی به آن می‌پیوندند؛ لذا طغیان‌های شدید از خصوصیت ذاتی آن به حساب می‌آید. به همین دلیل حریم سیلابی رودخانه نسبتاً زیاد است و این امر موجب شده تا شکل‌گیری روستاهای دائمی در حوضه‌ی رودخانه با یک انطباق طبیعی فراتر از حریم سیلابی شکل بگیرد که قطعاً تپه قشلاق چنین است؛ چراکه در طول بیش از ۷۵۰۰ سال هرگز اثری از تخریب ناشی از سیلاب در آن مشاهده نگردید. محدوده‌ی زیست محیطی این محوطه در حوزه‌ی قابل دسترس بسیار استپی و خشک است، به طوری که در یک نگاه اولیه وجود کوه‌های کاملاً بی درخت و تپه‌ماهورهای فاقد درختچه، چشم‌انداز اصلی این منطقه را تشکیل می‌دهند. در چنین شرایطی تنها محور حیات وجود همین رودخانه‌ی دائمی تالوار است. رودخانه‌ی تالوار که از نظر وسعت حوضه‌ی آبریز یکی از بزرگترین حوضه‌های آبریز منتهی به دریای خزر را تشکیل می‌دهد. در برش‌های دیواره‌ی جاده و هم رودخانه‌ی طبقات متوالی از رسوبات شنی جوان حاصل طغیان‌های سالانه‌ی رودخانه به خوبی قابل رویت است. از این لحاظ، به نظر می‌رسد با وجود کم آبی محسوس رودخانه در شرایط امروزی، ولی بالا بودن فاصله میانگین طغیان شدید و کم آبی که بین $(s \leq 2 \text{ m}^3 \text{ min})$ و $(s \geq 1200 \text{ m}^3 \text{ max})$ اندازه‌گیری شده است؛ نشان از طغیان‌های شدید لحظه‌ای دارد که عمدتاً در اواخر فصل زمستان و اوایل بهار با باران‌های گرم بهاری و ذوب ناگهانی برف‌های منطقه‌ی

مرتفع کوهستانی زاگرس در این حوضه‌ی آبریز رخ می‌داد. که با نفوذ جبهه‌های هوای رودخانه‌ی تالوار سیلابی شده است؛ یکی از شدیدترین طغیان‌های اندازه‌گیری شده در سال ۱۳۴۲ با دبی 700m^3 بر ثانیه ثبت شده است (طرح جامع آب کشور، ۱۳۶۴). در مجموع شرایط زیستی و طبیعی منطقه‌ی مستعد شکار و بهره‌برداری از منابع رودخانه‌ای و دامداری است و حتی این شرایط محیطی امروزه بر نوع شغل و معیشت ساکنان کاملاً محسوس است؛ چراکه هنوز شغل و اتکاء اصلی مردم این منطقه عمدتاً بر پایه‌ی دامداری و حتی اندک کشاورزی دیم در راستای فعالیت‌های دامداری است، زیرا عدم وجود کشت‌زارهای وسیع و دامنه‌ی تپه‌ماهورهای فراوان یکی از مناسب‌ترین مراتع طبیعی برای دامداران را به وجود آورده است.



▲ تصویر ۱. موقعیت تپه قشلاق دره‌ی تالوار بر روی نقشه‌ی ایران (نگارندگان، ۱۳۹۵).

طبقات فرهنگی شناسایی شده در کاوش تپه قشلاق

در مجموع بر حسب نتایج سه فصل کاوش باستان‌شناسی از فوقانی‌ترین سطح تپه تا روی خاک بکر جمعاً ۵ طبقه‌ی قابل تفکیک از هم به اعتبار داده‌های باستان‌شناسی و به شرح ذیل شناسایی گردید.

طبقه‌ی I: استقرار کوتاه از عصر آهن III متأخر.

GAP-1 (در حد فاصل این دو دوره یک فترت به فاصله‌ی تقریبی ۶۰۰ تا ۷۰۰ ساله وجود داشته است).

طبقه‌ی II: استقرار کوتاه مدت از دوره‌ی مفرغ متأخر با سفال‌های شاخص

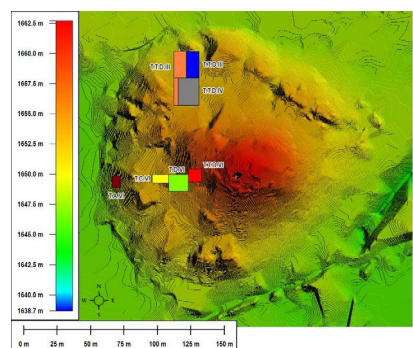
گودین III-2.

GAP-2 (در حد فاصل این دوره تا استقرار کوتاه مدت عصر مفرغ متأخر هم یک خلاء تقریباً ۲۳۰۰ ساله وجود دارد).

طبقه‌ی III: نهشتی از دوره‌ی مس و سنگ جدید با سفال‌های شاخص نوع گودین VII که تاریخ‌گذاری مطلق آن به روش ترمولومینسانس حدود 2200 ± 3600 ق. م. می‌باشد (جدول ۵).

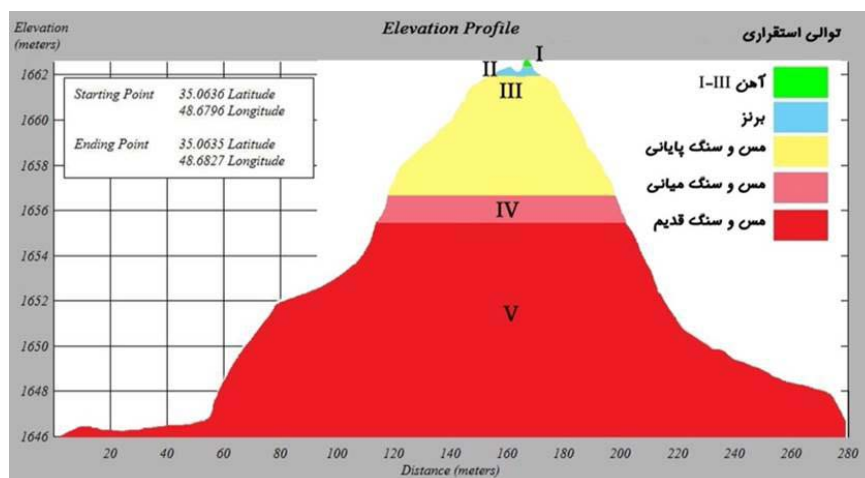
طبقه‌ی IV: نهشتی با سفال‌های شاخص نوع سه‌گابی و پیزدلی هم‌افق با مس و سنگ میانی شرق زاگرس و افق پیزدلی در جنوب دریاچه‌ی ارومیه که تاریخ 2900 ± 3960 ق. م. برای آن به روش ترمولومینسانس استخراج گردیده است (جدول ۵).

طبقه‌ی V: نهشتی نسبتاً ضخیم و متراکم به ضخامت بیش از ۹ متر که تمام آن دربر دارنده‌ی مواد فرهنگی و گونه‌های سفالی نوع دالما/ حسونا است و به اعتبار تاریخ‌گذاری‌های ابتدایی و انتهایی این نهشت به روش ترمولومینسانس طول دوره‌ی استقرار در آن بالغ بر ۵۰۰ سال است. هم‌چنین میزان تغییر و تکامل سنت‌های سفالی در این مرحله بسیار بیشتر از داده‌هایی است که در تپه‌های سه‌گابی و دالما و سایر محوطه‌های کاوش شده‌ی این عصر گزارش شده است؛ به‌طوری‌که از حیث طبقه‌بندی بر حسب تغییرات در سفال این دوره خود به چهار فاز درونی (A, B, C, D) تقسیم‌بندی شده است، درحالی‌که بخشی از سفال‌های تحتانی این طبقه از نوع پوک و کاهی می‌باشند که ضمن شباهت با سفال گونه‌ی حاجی فیروز احتمالاً نشانگر دوره‌ی انتقالی از نوسنگی جدید به مس و سنگ تحتانی را نشان می‌دهند، تاریخ



▲ تصویر ۲. چشم‌اندازی از تپه قشلاق بر روی تراس مشرف به رودخانه تالوار (مترجم، ۱۳۹۳).

► تصویر ۳. برش فرضی تپه قشلاق بر مبنای ضخامت و توالی دوره‌های استقرار (مترجم، ۱۳۹۳).



ترمولومینسانس این نهشت دو تاریخ ابتدایی 250 ± 550 ق.م. برای افق فاز تحتانی A و تاریخ 390 ± 500 ق.م. برای افق فاز فوقانی D را نشان می‌دهد که با این فرضیه همخوانی کامل دارد (جدول ۵).

نکته‌ی قابل توجه نوعی گسست و یا فروپاشی کلیه‌ی استقرارهای دره‌ی تالوار در دوره‌ی گودین VII هست، به طوری که تاکنون در هیچ بررسی میدانی از این منطقه نشانه‌ای از فرهنگ گودین VI / V دیده نشده است، اما در دوره‌ی گودین IV مجدداً استقرارهایی از فرهنگ یانیق در این دشت بیجار شکل می‌گیرند که در بررسی‌های میدانی به حضور آن‌ها اشاره شده است (Swiny, 1975: 77-97)؛ برای مثال تپه پیرتاج یکی از محوطه‌های شناخته شده‌ی این فرهنگ در نزدیکی تپه قشلاق است که اخیراً کار کاوش و مطالعه در آن شروع شده است (شریفی، ۱۳۹۶).

پیشینه‌ی پژوهشی مطالعات دوران مس و سنگ در حوزه‌ی شمال غرب و غرب ایران

تاکنون مطالعات فراوانی راجع به دوران اولیه استقرار دائم در حوزه‌ی فرهنگی شمال غرب و غرب ایران انجام شده است که نتایج کلی آن‌ها منجر به شکل‌گیری جدول گاهنگاری این مناطق شده است. بر مبنای این مطالعات هنوز در جنوب غربی دریاچه‌ی ارومیه استقرار قبل از دوره‌ی نوسنگی متأخر حاجی فیروز شناسایی و یا کاوش نشده است؛ لذا مرحله حاجی فیروز به عنوان قدیمی‌ترین دوره‌ی استقرار در این حوزه فرهنگی شناخته می‌شود (Voigt, 1983). پس از دوره‌ی حاجی فیروز، نهشت‌های دوره‌ی دالما در تپه دالما (Hamlin, 1975) و سپس دوره‌ی پیزدلی و سیوان به عنوان استقرارهایی معرف دوره‌های مس و سنگ قدیم و میانی مطالعه و کاوش شده‌اند (Dyson & young, 1960) و (Solecki, 1973: Pp. 98-117) و جدیدترین مطالعه در این خصوص که مؤید گاهنگاری‌های پیشین است، کاوش در کول تپه در شمال آذربایجان را می‌توان نام برد (Abedi et al., 2015: Pp. 321-328).

درواقع عمده‌ی این مطالعات بخشی از کار تیمی و گسترده‌ی طولانی مدت دانشگاه پنسیلوانیا در منطقه بود که توسط رابرت دایسون از سال ۱۹۵۷ تا ۱۹۷۸ م. و برای

مدت بیش از ۲۰ سال ادامه یافت (Dyson, 1969: Pp. 32-47). در بخش‌های شرقی دریاچه‌ی ارومیه نیز فعالیت‌های باستان‌شناسی توسط چارلز برنی از سال ۱۹۶۰ م. در تپه یانیق آغاز شده بود و به نتایج درخور توجهی از جمله شناسایی دامنه‌ی نفوذ فرهنگ ماوراء فققاز در حوضه‌ی شمال غرب ایران رسیده بود (Burney, 1961: Pp. 138-153) و (Burney, 1962: Pp. 134-152)؛ و در مجموع به آثاری از دوره‌ی نوسنگی جدید هم‌زمان با حسنلوی X (دوره‌ی حاجی فیروز)، یعنی هزاره‌ی ششم قبل از میلاد تا نیمه‌ی دوم هزاره‌ی اول قبل از میلاد در ناحیه‌ی شرق دریاچه‌ی ارومیه گردید (Burney, 1994: pp. 54-61). دوره‌ی مس‌وسنگ در تپه یانیق در کارگاه M شناسایی شد که دارای ظروف منقوش و ظروف موسوم به نیشگونی (Impressed ware) از نوع دالما بودند که آشکارا معاصر با حسنلوی IX می‌باشد (Burney, 1964: 58). به سمت دشت‌های جنوبی‌تر در مجموعه دره‌های مرتفع منطقه‌ی بیجار که به صورت کریدوری طبیعی در حدفاصل دو منطقه‌ی مهم فرهنگی فلات مرکزی در شرق؛ زاگرس مرکزی در جنوب قرار گرفته‌اند تا قبل از سال ۱۹۷۱ م. عملاً هیچ کار مستقلی اعم از کاوش و یا بررسی باستان‌شناسی انجام نگرفته بود. در این سال «استوارت سوینی» یک بررسی باستان‌شناسی را از دشت‌های اصلی منتهی‌الیه جنوب دریاچه‌ی ارومیه تا مرزهای زاگرس مرکزی در همدان را به انجام رسانید؛ او محوطه‌های متعلق به دوره‌ی دالما را در ارتفاعات کردستان بین حوزه‌ی جنوب دریاچه‌ی ارومیه و هم‌چنین بیجار شناسایی کرد (Swiny, 1975: Pp. 77-97). تا این‌که در سال‌های اخیر حسب شرایط ایجاد اضطرار ناشی از ساخت سد خاکی-مخزنی تالوار تعدادی از محوطه‌های واقع در محدوده‌ی تشکیل مخزن سد مورد کاوش نجات بخشی قرار گرفتند؛ یکی از این محوطه‌ها تپه قشلاق بود که کاوش فصل نخست آن توسط عباس مترجم انجام گرفت (مترجم، ۱۳۸۹). ادامه‌ی کاوش‌های تپه قشلاق در سال ۱۳۹۲ و سپس در سال ۱۳۹۳ تا رسیدن به خاک بکر ادامه یافت (مترجم، ۱۳۹۲) و هم‌چنین (مترجم، ۱۳۹۳). هم‌زمان با کاوش فصل نخست در تپه قشلاق در سال ۱۳۸۹ کاوش لایه‌نگاری در تپه کلنان در محدوده‌ی نزدیک به تالوار توسط امیرساعد موچشی انجام شد (موچشی، ۱۳۹۰) و هم‌چنین کاوش محدود در محوطه‌ی شماره‌ی ۱۱ تالوار از دیگر تپه‌های دوره‌ی مس‌وسنگ دره‌ی تالوار نیز انجام شد (ذیفرو همکاران، ۱۳۹۲). هم‌خوانی تقریبی داده‌های حاصله از این کاوش‌ها نسبت آن‌ها با مواد فرهنگی به دست آمده از کاوش‌های پیشین محوطه‌های دشت‌های شرق زاگرس مرکزی به مرکزیت دشت کنگاور را نشان می‌دادند که عمدتاً متکی به کاوش‌های دهه‌ی ۷۰ م. در تپه‌های سه‌گابی و گودین است، در این منطقه برخلاف حوضه‌ی جنوب دریاچه‌ی ارومیه تاکنون استقرار از دوره‌ی نوسنگی شناسایی نشده است، و کهن‌ترین مرحله‌ی استقرار در شرق زاگرس مرکزی مس‌وسنگ قدیم مرحله‌ی شحن آباد است که ظاهراً کاملاً یک سنت بومی منطقه و مقدم بر دوره‌ی دالما است که به نام گودین XI معروف است و از تپه سه‌گابی (Mound-C) شناسایی شده است (McDonald, 1979: 348). هم‌چنین هم‌زمانی این افق فرهنگی مس‌وسنگ قدیم در دشت‌های غرب زاگرس مرکزی به مرکزیت ماهیدشت، عمدتاً با گونه‌های شاخص سفال نوع سیاه‌بید و هم‌چنین سفال موسوم به نوع جی (j) شناخته می‌شود

که این گونه عمدتاً از حفاریات چغاماران و تپه‌ی سیاه‌بید شناسایی شده است (Levine & McDonald, 1977:44). به نظر می‌رسد ظروف موسوم به جی، شاخه‌ای از سفال نوع حلف باشد که در هزاره‌ی پنجم قبل از میلاد رواج یافته است؛ چراکه این گونه سفال تاکنون در بررسی‌های سطحی از محوطه‌های فراوان شناسایی شده است^۱ و بنابر مطالعات آزمایشگاهی مشابهت‌های فراوانی از لحاظ فرم و تکنیک با سفال نوع حلف در آن شناسایی شده است (Rothman & Badler, 2011: 75; Henrickson & Vitali, 1987: 38)؛ اما در این مناطق نیز در مرحله‌ی بعد از رواج سفال جی که شاخصی برای استقرارهای دوره‌ی مس و سنگ قدیم است بلافاصله توسط انبوهی از محوطه‌های با سفال نوع دالما / دالما-عبید دوررنگ جایگزین می‌گردد (ویت و دایسون، ۱۳۸۱: ۱۱۹). این داده‌ها به عنوان نزدیک‌ترین یافته‌ها برای مقایسه و مطالعه‌ی مواد فرهنگی حاصله از تپه قشلاق مورد استفاده قرار گرفتند.

روند تغییرات فرهنگی دره‌ی تالوار

تجزیه و تحلیل داده‌های باستان‌شناسی خصوصاً سفال‌های شاخص از طبقات III-IV-V تپه قشلاق به روشنی نشان از تعلق آن‌ها به دوران مس و سنگ قدیم تا جدید منطقه دارد؛ آن‌چه در این جا مهم و قابل توجه است درک روند تغییرات فرهنگی-درونی آن در مقایسه با روند تغییرات فرهنگی دوره‌ی مس و سنگ در حوضه‌ی جنوب دریاچه‌ی ارومیه از یک سو، و مناطق مرتفع شرقی زاگرس مرکزی از سوی دیگر است. باتوجه به ضخامت فراوان نهشت‌های باستانی حاوی سفال‌های نوع دالما که در طبقه‌ی V تپه قشلاق شناسایی شده بیش از ۹ متر است که نشان از دوام این سنت در دره‌ی تالوار بیش از هر منطقه دیگر دارد؛ به طوری که برای روشن تر شدن مبحث، سفال‌های این طبقه از تحتانی‌ترین لایه تا پایان این طبقه به ترتیب با نام A, B, C, D به چهار فاز یا مرحله‌ی متصل، به شرح ذیل طبقه‌بندی گردید.

الف. مرحله‌ی A: تحتانی‌ترین فاز، گونه‌ی سفال زمخت و خشن، در فرم‌های خمیره‌ها، دیگ و دیگچه و کاسه‌ها با رنگ خمیره‌ی نخودی و آجری و استفاده فراوان از شاموت کاه که تماماً دست‌ساز و حرارت برای پخت آن‌ها ناکافی بوده است. هیچ دلیل قطعی برای انتساب آن‌ها به سنت دالما در دست نیست؛ لذا برخی فرم‌های با بدنه شلغمی، هم‌چنین وجود نقوش هندسی شباهت تام به گونه‌هایی از سفال نوع حاجی فیروز دارند (ر. ک. به: جدول ۱). نمونه‌های مشابه این گونه‌ی سفال از مکان‌هایی مثل جارمو، سراب و طبقات تحتانی تل اریاچیه مشاهده شده و می‌توان این گروه را در محدود زمانی نیمه‌ی هزاره‌ی ۶ ق. م. و به دوره‌ی نوسنگی متأخر منسوب نمود، برای این انتساب قطعاً تاریخ‌گذاری مطلق (۵۵۰۰±۲۵۰ ق. م.)، (جدول ۵) و هم‌چنین وجود تمامی گونه‌های سفال شاخص دالما در نهشت‌های بالاتر از این پیشنهاد حمایت می‌شود. براین اساس اولین ساکنان محوطه‌ی قشلاق کسانی بودند که با سفال نوع حاجی فیروز و افق آن در سراب و تحتانی اریاچیه آشنایی کامل داشته‌اند، این فرضیه مؤید شکل‌گیری نخستین استقرار دوره‌ی نوسنگی متأخر در دره‌ی تالوار است که منشاء آن را بایستی در مرزهای شمالی تر حوضه‌ی دریاچه‌ی ارومیه تا حوضه‌ی فرات شمالی جستجو کرد.

جدول ۱. منتخب سفال‌های شاخص فاز
تحتانی A از طبقه V تپه قشلاق (مترجم،
۱۳۹۳). ◀

ارجاع	گونه‌های قابل مقایسه	تپه قشلاق کارگاه غربی	سفال‌های شاخص A
Voigt 1983:145	 حاجی فیروز		نقوش هندسی (ژئومتریک)
Levin and MC-Donald 1977, p: 40 Voigt, 1983: pl. 24. no-K, L Hijjara, 1997, PL: LXXVI, P: 258	 حلف و سراب		نقوش هندسی (ژئومتریک)
Jasim, 1985: no 26-28, P: 184 Hijjara, 1997, no 70, fig	 تل آباد و حلف (اریاچیه)		نقش طبیعی خورشید
Lvine and McDonald, 1977. p. 40 Hijjara, 1997: no 123, pl: XIX, P: 199	 جارمو و تا اریاچیه		نقش شبه بچه قورباغه‌ای

ب. مرحله ی B: در این مرحله و در کنار تداوم گونه‌های منقوش هندسی قبلی نوعی سفال ظاهر می‌شود که تشابه بسیار زیادی با سفال موسوم به سینی‌های پوست‌کنی (Husking Tray War) طبقه ی II حسونا را دارد، که نگارندگان آن‌ها را به نام گونه ی «شبه سفال سینی پوست‌کنی» نام‌گذاری کرده و بدون شک این سفال خاص نشان‌دهنده ی نوعی ارتباط کاربردی با سفال سینی‌پوست‌کنی حسونایی در حوزه ی شمال بین‌النهرین و دوره ی حسونا را نشان می‌دهد و بایستی به افق زمانی پیش از دالما تعلق داشته باشند. نکته ی قابل توجه این‌که سفال نوع دالمای فشاری (Impressed) از نظر ساختار و شاکله محتملاً تداوم سنت سینی‌پوست‌کنی است که از نظر تحولی خراش‌های کاربردی به صورت اثری به مثابه تزئین سفال برجای مانده‌اند و تقریباً تا اواخر مرحله ی دالما و با تغییراتی در نوع تکنیک ساخت داوم آورده‌اند (جدول ۲).

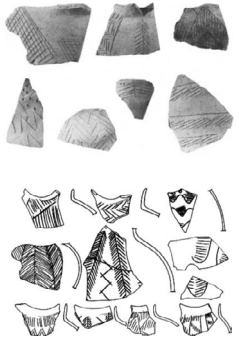
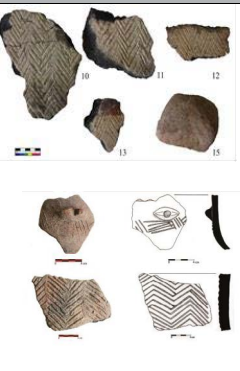
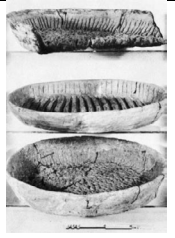
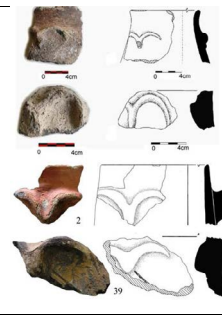
ج. مرحله ی C: سفال غالب این فاز با خمیره ی نخودی و نقوش هندسی به رنگ قرمز و گاه نخودی روشن بر زمینه ی آجری می‌باشند. ترکیب نقوش عمدتاً هندسی تکراری است که تقریباً تمام بدنه ی سفال از لبه تا کف را دربر گرفته است، از این حیث انطباق کامل با گونه ی سفال منقوش دالما دارند (Hamlin, 1975: 111-127). فرم اکثر سفال‌های منقوش به صورت کاسه‌ها و بشقاب‌های گود است (جدول ۳).

د. مرحله ی D: در این مرحله که سفال‌های شاخص نهشت‌های فوقانی طبقه ی V را نشان می‌دهد؛ تقریباً سنت سفال منقوش هندسی دالما سفال‌های نیشگونی نوع فشاری (Impressed)، به انضمام گونه ی خاصی از سفال موسوم به مخطط با نقش کنده که به نظر تداوم همان گونه ی ابتدایی سفال نقش‌کنده ی استاندارد است، رواج بیشتری می‌یابند (جدول ۴).

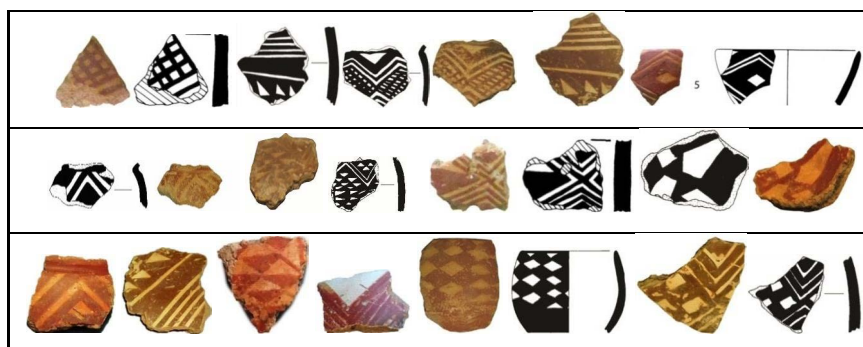
گاهنگاری و مقایسه ی سفال‌های تپه قشلاق با مناطق مختلف

گونه‌های شاخص سفال‌های منقوش هندسی بر روی پوشش گلی قرمز غلیظ در فاز A از طبقه ی V تپه قشلاق که بلافاصله بر روی خاک بکر قرار گرفته است، از نظر فرم و تزئین

► جدول ۲. منتخب سفال‌های شاخص فاز B از طبقه ۷ تپه قشلاق (مترجم، ۱۳۹۳).

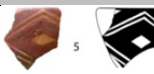
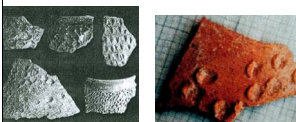
ارجاع	گونه‌های قابل مقایسه	تپه قشلاق کارگاه غربی	سفال‌های شاخص مرحله B
حسونا Lloyd and Safar, 1945, fig -10			I سفال استاندارد کنده‌ی نوع حسونایی I
Voigt. 1983: pl. 20 Lloyd; Seton et al 1945, Pl. XVIII			II شبه سینی پوست‌کنی حسونایی
Kirkbrid, 1972. p-7 fig. c Kirkbrid, 1973. p-6 pl-XI			III سفال با نقش پلاک افزوده نوع ام‌الدباغیه

► جدول ۳. منتخب سفال‌های شاخص فاز C از طبقه ۷ تپه قشلاق (مترجم، ۱۳۹۳).



بیشترین مشابهت را به سفال فرهنگ حاجی فیروز و سراب دارد که این گونه‌ها در هر دو مکان یافت شده به دوره‌ی نوسنگی جدید تعلق دارند (ر. ک. به: تصاویر جدول ۱). نوع زیگزاگ‌های ترسیمی، هم‌چنین پخت ناکافی و فرم‌های ساده که اغلب به صورت کاسه‌های ساده‌ی فاقد دسته و لوله و کف تخت از جمله مشخصات فرم این گونه‌های سفال هستند که توسط مک دونالد از سراب در دشت کرمانشاه گزارش شده است (Mc-donald, 1979: PL. Ia. & P: 45)؛ هم‌چنین مشابه این سفال از حاجی فیروز نیز توسط

جدول ۴. منتخب سفال‌های شاخص فاز D از طبقه ۷ تپه قشلاق (مترجم، ۱۳۹۳).

ارجاع	گونه‌های قابل مقایسه	تپه قشلاق کارگاه غربی	سفال‌های شاخص مرحله D
Hijara, 1997: p.185-188	عبید		I لوزی‌های قاب‌بندی شده
Hamlin, 1975: 126 Hijara, 1997: p.275 حلف			II سفال دالمای فشاری Impressed

مری‌ویت و دایسون گزارش شده است (Voigt, 1992: p. 275, fig. 18 و Voigt, 1983: 145-146-148). مجدداً مشابه این ترکیبات در سفال‌های این دوره اخیراً در کاوش محوطه‌ی لاویان در حوضه‌ی جنوبی دریاچه‌ی ارومیه نیز گزارش شده است (Nobari & Binandeh, 2012: fig. 8).

علاوه بر این بر مبنای تاریخ‌گذاری مطلق از این مرحله به روش ترمولومینسانس که 5500 ± 250 ق.م. را نشان داد که برای مکان‌های مقایسه شده نیز قابل انطباق است^۲ (جدول ۵). بر این اساس حد ابتدایی استقرار در این مکان به اعتبار تاریخ فوق و همسانی فرم و تزئینی سفال‌های یافت شده، حداقل منطبق با اواخر استقرار در سراب و حاجی فیروز به عنوان دو محوطه‌ی شاخص دوره‌ی نوسنگی جدید است؛ لذا اولین ساکنان تپه قشلاق درحالی در نیمه‌ی هزاره‌ی ۶ ق.م. در این محل مستقر شدند که کاملاً با ویژگی‌های فرهنگی سراب و حاجی فیروز یا به اعتباری افق نوسنگی متأخر مناطق پیرامونی کاملاً آشنا بوده‌اند. از سوی دیگر، توالی لایه‌های بالاتر در تپه قشلاق تأیید کننده‌ی این نظر می‌باشد؛ چراکه گونه‌هایی از سفال‌های شاخص حسونا در طبقات I-c و II در مرحله‌ی b تداوم می‌یابد که حداقل شامل سفال نقش کنده‌ی استاندارد^۳ که در کاوش‌های تپه‌ی حسونا در طبقه I فاز C یافت شده است (Lloyd et al., 1945) قابل بازشناسی است (ر.ک. به: جدول ۲) و همراه با آن سفال‌هایی ظاهر شدند که تشابه ریخت‌شناسی کاملی با سفال موسوم به سینی پوست‌کنی را دارند که در طبقه‌ی II حسونا ظاهر شده‌اند؛ این روند به روشنی ترکیبی از سنت سفالگری سراب حاجی فیروز به سنت حسونا را نشان می‌دهد. نکته‌ی مهم‌تری که به این مقایسه اعتبار بیشتری می‌بخشد، ظهور گونه‌هایی از سفال با همان تکنیک و فرم‌های قبلی منتهی در یک شیوه‌ی خاص است سفالی که بر روی آن نقوشی به فرم منحنی‌های برجسته که تجسمی استیلیزه از نمای روبه‌روی یک حیوان شاخ‌دار هستند را در ذهن القاء می‌کند، اما این سفال در این افق زمانی به همین سبک در طبقه‌ی II ام‌الدباغیه که یک مکان شناخته شده از فرهنگ حسونایی متقدم است، ظاهر شده و با توجه با این که تاریخ‌گذاری این طبقه از ام‌الدباغیه بر مبنای تشابه مواد آن با تل‌الثوات سنجیده شده که تاریخ‌گذاری آن به روش کربن ۱۴ تاریخ 5570 ± 120 ق.م. تاریخ‌گذاری شده است (Kirkbrid, 1972: pL-XI). همخوانی کامل با تاریخ و سنت تکاملی این سفال را تپه قشلاق ارائه می‌کند. در مرحله‌ی بعدی C از نهشت ضخیم طبقه‌ی V سفال‌های نوع دالمای منقوش پدیدار می‌شوند که این سفال تاکنون به خوبی علاوه بر

کاوش‌های تپه دالما در تپه سه‌گابی در دره‌ی کنگاور و بسیاری از بررسی‌های میدانی شناسایی شده است؛ به طوری که به نظر می‌رسد در این زمان گسترش فرهنگ دالما به بیشترین حد جغرافیای بر مبنای این گونه‌ی شاخص و قابل بازشناسی سفال منقوش استوار است. در عین وجود و تمرکز این نوع سفال در مراحل متأخرتر از سنت سفال‌های قبلی به خوبی بیانگر قدمت بیشتر آن نهشت‌ها به دوران کهن‌تر از مرحله‌ی دالما است که با یک فاصله‌ی زمانی از مرحله‌ی حاجی فیروز در حوضه‌ی جنوبی دریاچه‌ی ارومیه شناسایی شده است؛ به عبارت دیگر، مرحله‌ی شکاف فرهنگی حدفاصل حاجی فیروز فوقانی و دالما با مواد مرحله‌ی a, b در طبقه‌ی V قشلاق جایگزین می‌شود که این افق هم‌زمان با مرحله‌ی از حسونای تحتانی و ام‌الدباغیه در مرزهای غربی است. در مرحله‌ی پایانی از طبقه‌ی V قشلاق نیز افول چشمگیر سنت سفال دالمای منقوش و ظهور سفال گونه‌ی فشاری (Impressed ware) اتفاق می‌افتد، سبکی خاص از سفال که هم در حوضه‌ی جنوب دریاچه‌ی ارومیه و هم در دره‌های غرب ایران در کنگاور به خوبی مطالعه شده است. بر این اساس، روشن است که طبقه‌ی تحتانی قشلاق با حفظ برخی ویژگی‌های بومی به روشنی تداومی از روند انتقال از نوسنگی متأخر تا مس‌وسنگ میانی را دربر دارد؛ درحالی‌که تداوم برخی سفال‌های مرحله‌ی قبلی در مراحل بالاتر بیانگر روند طبیعی گذر بدون گسست زیستی است؛ برای مثال، گونه‌ی شاخص سفال نقش‌کنده‌ی استاندارد که در مرحله‌ی b پدیدار شد به نوعی مطلوب سازندگان بوده و تقریباً تا پایان طبقه‌ی III هم‌افق با سفال‌های شاخص گودین VII وجود داشت، امری که در دیگر مکان‌های مشابه دیده نمی‌شود؛ این مبحث را بایستی در خصلت ذاتی و نسبتاً کم ارتباط این مکان با دیگر مکان‌های هم‌افق تصور کرد که یک سنت خاص سفالی برای مدت بیش از ۱۷۰۰ سال با اندکی تغییر دوام آورده است. البته در مرحله مس‌وسنگ جدید همین گونه‌ی اخیر که بنا به ساختار شکننده و سست آن قابلیت کاربردی مطلوبی نداشته است با یک روش کاملاً ابداعی متأثر از محیط آن منطقه با کمربندهای گچی استحکام بخشی شده است.

خصیصه‌ی سفال‌های دالمای منقوش تالوار بیشتر به سنت این سفال در حوضه‌ی جنوبی دریاچه‌ی ارومیه نزدیک‌تر است تا دره‌های زاگرس مرکزی؛ چراکه در دوره‌ی مس‌وسنگ میانی در تپه‌ی سه‌گابی دو گونه‌ی سفال منقوش تک‌رنگ و دو رنگ نوع دالما به دست آمده درحالی‌که نوع منقوش دو رنگ این سنت خاص منطقه زاگرس است و مشابه آن در حوضه‌ی شمال غرب ایران گزارش نشده است، از این حیث نهشته‌های دالما در تپه قشلاق وابستگی آشکار با سنت شمال غرب دارد تا زاگرس مرکزی. البته مجموعه‌ی سفالینه‌های تپه قشلاق بعد از دالما تپه تشابه نزدیک‌تری با محوطه‌های دشت کنگاور در زاگرس دارد تا دشت‌های غربی‌تر زاگرس مرکزی مانند ماهیدشت و اسلام‌آباد.

بحث، تجزیه و تحلیل

مری‌ویت ساکنان دوره‌ی حاجی فیروز را از اولین دامدارانی دانست که در حوضه‌ی دریاچه‌ی ارومیه ساکن شده‌اند و برای نخستین بار روستاهای دائمی را پایه‌گذاری

نمودند. اما دایسون معتقد است نمی‌توان با قطعیت نظر داد که آیا این مردمان از مکان دیگری به محل آمده‌اند یا این که تکنیک‌های متفاوتی را از همسایگان خود آموخته باشند. اما آثاری که از ساکنان این محوطه به دست آمده، شیوه‌ی معیشتی مبتنی بر اقتصاد مرکب از دامداری و کشاورزی را نشان می‌داد. نقوش سفال‌های آنان نشانگر آن است که منشأ تأثیرپذیری (اگر نگوییم خاستگاه) واقعی آنان بین‌النهرین شمالی بوده است. این فرهنگ تا حدودی با فرهنگ‌های گروه زاگرس مرکزی از یک سو و فرهنگ‌های قدیمی‌تر شمال غرب ایران، مانند استقرارهایی همچون لایه‌های تحتانی یانیق‌تپه تفاوت دارد. در حقیقت فرهنگ حاجی‌فیروز یکی از حلقه‌های زنجیره‌ای روستایی اولیه‌ای بود که از بین‌النهرین تا آسیای مرکزی گسترش داشته است (Dyson, 1969: 45). در این خصوص براساس نظریات دایسون می‌توان اظهار نمود که این فرهنگ خاص حاجی‌فیروز-دالما یا به صورت مهاجرت و یا به صورت تبادل فرهنگی در غالب اندیشه‌های تکنیکی و شیوه‌ی معیشتی از بین‌النهرین نخست وارد شمال غرب شده (حاجی‌فیروز-دالما) و سپس از کریدورهای طبیعی مختلف تا دره‌ای زاگرس مرکزی پراکنده شده‌اند و در طول مسیر استقرارگاه‌های متعدد از خود برجای گذاشته‌اند که در برخی زیستگاه‌ها به طور ثابت برجای مانده‌اند، لازم به ذکر است داده‌های ما به اندازه‌ای نیستند که بحث مهاجرت یا ورود قوم جدید به منطقه را طرح نماید، اما با توجه به دیدگاه‌های دایسون، وقتی مواد فرهنگی طبقه‌ی ۷ تپه قشلاق را بررسی می‌شود متوجه شباهت بیش از حد و تأثیرپذیری فراوان داده‌های این نهشت با مرحله‌ی حاجی‌فیروز و دالما خواهیم شد.

طبقه‌ی ۷ قشلاق عیناً تأثیرات حوضه‌ی جنوب دریاچه‌ی ارومیه را داراست. مهم‌ترین موادی که این تأثیرپذیری را نشان می‌دهد، یک گروه کاملاً مشخص از سفال‌های فرهنگ دالمایی-حسونایی است که شامل: ۱- سفال با نقش کنده‌ی استاندارد، ۲- سفال منقوش تک‌رنگ هندسی، ۳- سینی‌های پوست‌کنی و نهایتاً سفال نوع فشاری است که این ترکیب کلی سفال‌ها به روشنی افق حسونا-ام‌الدباغیه را نشان می‌دهد. علاوه بر آن طی کاوش‌های تپه‌ی حاجی‌فیروز به ارتباط قوی بین مواد آن با حسونا تأکید شده است (ویت، ۱۳۸۱: ۱۶۵). در قشلاق نیز ادامه سنت‌های فرهنگی حاجی‌فیروز در مواد فرهنگی دیده می‌شود. با توجه به این که در طبقه‌ی ۷ قشلاق، حداقل دو گونه‌ی سفال شاخص منقوش هندسی در لایه‌های پایین‌تر از گونه‌ی شبه سینی پوست‌کنی و هم‌چنین سفال‌های با تداوم موتیف‌های هندسی سفال حاجی‌فیروز همراه با نهشته‌های دالمایی در نهشت‌های بعدی تداوم می‌یابند؛ لذا بر این اساس می‌توان این فرض را مطرح کرد که در تحتانی‌ترین قسمت طبقه‌ی ۷ نشانه‌هایی از فرهنگ حاجی‌فیروز منتهی به مواد حسونا و دالمایی دیده می‌شود که با حمایت تاریخ‌گذاری‌های مطلق که نیمه‌ی هزاره‌ی ششم قبل از میلاد را نشان می‌دهد، حد ابتدایی این مرحله را می‌توان نوسنگی متأخر و گذر به مرحله‌ی مس و سنگ قدیم ارزیابی نمود؛ هر چند شواهد انکارناپذیری از قدیمی‌تر بودن مواد دالمایی این محوطه با آن چه در دوره‌ی دالما (گودین X) در شرق زاگرس مرکزی و خصوصاً تپه‌ی سه‌گابی که توسط یانگ و لوین (Young & Levine, 1986: 21) معرفی شده، وجود دارد که تماماً

دلالت بر مقدم بودن این نهشت نسبت به نمونه‌ی زاگرس مرکزی است. از جمله موارد افتراق می‌توان به عدم وجود سفال دالمای منقوش دورنگ استناد نمود. هم‌چنین با اتکاء به تاریخ کهن‌تر 5500 ± 250 ق.م. سال به‌دست آمده از طریق تاریخ‌گذاری به‌روش ترمولومینسانس برای کهن‌ترین نهشت طبقه‌ی V در این مکان به‌روشنی می‌تواند دوره‌ی فترت فرهنگی بین نهشته‌های حاجی فیروز و دالما را بیوشاند^۲؛ چراکه در دوره‌ی دالما (حسنلوی IX) هیچ‌گونه نشانه‌ای از تداوم سفال‌های حاجی فیروز و هم‌چنین سفال‌های شبه‌سینی پوست‌کنی دیده نمی‌شود. اما در نهشت طبقه‌ی V قشلاق این حلقه‌های ارتباطی وجود دارد و تاریخ‌گذاری مطلق قشلاق نیز براین دیدگاه صحت می‌گذارد (جدول ۲). در عین حال تداوم نوعی سفالی موسوم به سفال با تزئینات مخطط می‌توان چنین پیشنهاد نمود که ادامه‌ی سنت سفال دوره‌ی انتقال از نوسنگی جدید به مس‌وسنگ موسوم به نقش‌کنده‌ی استاندارد است که از لایه‌ی C طبقه‌ی I حسونا گزارش گردیده است و به‌تدریج با تغییراتی اندک در این استقرارگاه به عنصری بومی تبدیل شده و از طبقات V آغاز گردیده و تا طبقات IV و III هم ادامه یافت، که این امر توالی سنت‌های فرهنگی و عدم انقطاع فرهنگی و زیستی در قشلاق را نشان می‌دهد. بر حسب نتایج به‌دست آمده از کاوش‌های تپه‌ی سه‌گابی و گودین تغییرات فرهنگی در شرق زاگرس مرکزی سریع‌تر اتفاق افتاده در صورتی‌که این روند در قشلاق به این شدت نبوده و تغییرات به‌تدریج و کندتر به‌وقوع پیوسته است و به‌نوعی ایستایی فرهنگی در مرحله‌ی دالما بسیار طولانی‌تر بوده است.

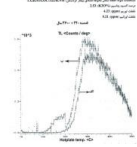
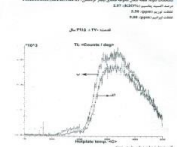
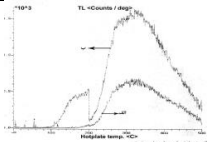
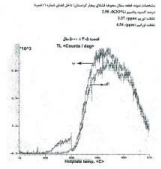
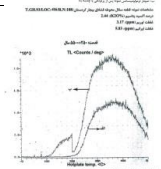
این ایستایی طولانی مدت در دوره‌ی دالمای تپه قشلاق به‌تدریج منجر به شکل‌گیری الگوی خاصی از یک سنت بومی نیز شده است که می‌توان به برخی نمونه‌های آن بدین شرح اشاره نمود: ۱- استفاده از ابزارهای استخوانی علی‌الخصوص استفاده از مهره‌های استوانه‌ای تزئینی ساخته شده از استخوان (Metacarpus) حیوانی که نمونه‌ی مشابه آن از حاجی فیروز یا دالما به‌دست نیامده و جزو مختصات فرهنگی- بومی قشلاق محسوب می‌گردد (تصویر ۵)، این مهره‌ها به دو صورت حلقه‌ای و سیلندری از استخوان مذکور ساخته می‌شدند. ۲- نوعی سبک خاص و ابتدایی تراش ورقه‌ای از سنگ چخماق که با هیچ‌یک از تکنیک‌های معاصر خود قابل مقایسه نیست و یک تکنیک بومی است^۳. ۳- رفع نقص و استحکام بخشی سفال‌های نسبتاً سست و کم پخت با ملاط گچ. ۴- تداوم طولانی مدت گونه‌های سفالی ثابت خصوصاً سفال با نقش‌کنده‌ی استاندارد و سفال مخطط نوع دالما (Streaky ware)، به بیان دیگر، هر چه فاصله از دره‌های جنوب دریاچه‌ی ارومیه بیشتر می‌شود از فراوانی این گونه‌ی سفال کاسته می‌شود؛ درحالی‌که در میان نهشت‌های دره‌ی تالوار این گونه‌ی سفالی دو ویژگی بارز دارد: الف) استفاده از این گونه‌ی سفالی از همان طبقه‌ی V رایج و در دوره‌های بعدی ادامه می‌یابد و فراوانی آن نسبت به گونه‌های منقوش و دالمای نیشگونی بیشتر است. و این نسبت، گرایش بیشتر این دوره در دره‌ی قشلاق با فرهنگ دالمای جنوب دریاچه‌ی ارومیه را بیشتر نشان می‌دهد. ب) استفاده از سفال مخطط در فازهای بعدی خصوصاً طبقات III و IV تا پایان مس‌وسنگ جدید کماکان رواج تام می‌یابد، به‌نظر می‌رسد این گونه‌ی سفالی به‌شدت مورد علاقه ساکنان بوده و طی

سالیان تکنیک ساخت آن نسبت به دیگر گونه‌ها تداوم بیشتری یافته است. با این توضیح که در طبقه III عمدتاً این نوع سفال به فرم خمره‌های ذخیره ساخته شده است که از این حیث بسیار قابل مقایسه با نمونه‌های مشابه در طبقات VII تپه گودین است (ر. ک. به: Young & Levin, 1974: No. 17, p: 73). پدیده‌ی دیگر در قشلاق رواج گونه‌های سفالی شبه حسونا، خصوصاً سینی‌های پوست‌کنی است که بسیار قابل توجه بوده و تداوم آن را از دوره‌ی نوسنگی شاهد هستیم. طی بررسی‌های سال ۱۳۸۳ دشت کبودرآهنگ همدان گونه‌هایی از این سفال نیز شناسایی گردید (Balmaki & Niknami, 2012: fig. 9). مجدداً مشابه این گونه‌ی سفالی در بررسی دشت نه‌اوند در یک محوطه‌ی مس‌وسنگ گزارش شده است (محمدی فرو و مترجم، ۱۳۸۴). به نظر می‌رسد با وجود بررسی‌های فراوان در دره‌های زاگرس مرکزی، اما این گونه‌ی سفالی در محوطه‌های محدودی در این منطقه شناسایی شده و حتی در بررسی‌های یانگ در دره‌ی کنگاور هم هیچ اشاره‌ای به حضور آن نشده است؛ درحالی‌که این نوع سفال در بررسی‌های سطحی به سادگی قابل تشخیص و شناسایی است. اما ظاهراً دلیل اصلی، قلت این گونه‌ی سفال به این دلیل است که ظاهراً همانند سفال نوع دالمای مخطط (Streaky) گسترش آن به سمت دره‌های زاگرس بسیار کم می‌شود درحالی‌که پراکنش و گستردگی آن به سمت دره‌های شمال غربی ایران بیشتر است.

علاوه بر آن، نتایج تاریخ‌گذاری به روش ترمولومینسانس هم این نتیجه‌گیری را تأیید می‌کند که دوره‌ی رواج و گسترش این مرحله در دره‌ی تالوار مربوط به حدود ۵۵۰۰ ق. م. یعنی اواخر هزاره‌ی ۶ ق. م. را نشان می‌دهد؛ بنابراین فرهنگ دالما در قشلاق دچار تغییرات زیادی نشده چون از لحاظ جغرافیایی در محیط بسته‌ای قرار داشته است. در قشلاق مردمانی که آشنا با فرهنگ دالما بوده‌اند، ساکن شده و همان سنت‌های فرهنگی دالما را با تأثیراتی از فرهنگ نوسنگی مناطق هم‌جوار ارائه داده‌اند.

در مجموع فرهنگ دالما با یک دنباله‌ی مشابه سنت نوسنگی حاجی فیروز و حسونای قدیم در این زیستگاه شکل گرفته است و مدت زیادی تداوم استقرار در آن دیده می‌شود. در عین حالی که تغییرات مشهودی مانند دره‌های زاگرس برای مدت طولانی در آن اتفاق نیفتاده است، اما طبق شواهد به دست آمده، مخصوصاً مهرهای مسطح با نقش هندسی و وجود حداقل دو نمونه‌ی گل‌مهر مکشوف نشانگر آن است که ساکنان این زیستگاه در آن‌زا نبوده‌اند، بلکه ارتباطات تجاری با مناطق پیرامونی نیز داشته‌اند. لازم به ذکر است که نتایج کاوش‌های حاجی فیروز و دالما نشان می‌دهد که يك شکاف زمانی بین این دو دوره وجود دارد (Hamlin, 1975: 120) اما در کاوش‌های باستان‌شناسی در قشلاق محتمل است با توجه به مدارک و شواهد و فازهای انتقالی از نوسنگی جدید به مس‌وسنگ قدیم هیچ وقفه‌ی زمانی در این زمینه وجود ندارد. با عنایت به تاریخ‌گذاری مطلق 5500 ± 250 ق. م. به نظر نمی‌رسد وقفه‌ای بین دو دوره‌ی صورت گرفته باشد. هرچند تاکنون در جنوب دریاچه‌ی ارومیه محوطه‌ای که بتواند این شکاف را پُر نماید گزارش نشده است. به هر روی با توجه به تغییر تدریجی سفال و حضور سنت‌های نوسنگی جدید، از جمله سفالینه‌های منقوش نوع حسونا و حاجی فیروز، سفال با نقش افزوده‌ی نوع ام‌الدباغیه در قشلاق به نحوی که به تدریج حضور آن پُررنگ‌تر می‌شود، شاید بتوان گفت این وقفه در دره‌ی تالوار دیده نمی‌شود.

► جدول ۵. نتایج تاریخ‌گذاری طبقات تپه قشلاق به روش ترمولومینسانس (نگارندگان، ۱۳۹۵).

دوره و طبقه‌ی نمونه در تپه قشلاق	الف: نمودار ترمولومینسانس طبیعی نمونه ب: نمودار ترمولومینسانس نمونه پس از پرتودهی با چشمه بتا	قدمت
مس و سنگ جدید طبقه III		3600±220
مس و سنگ جدید طبقه III		3850±280
مس و سنگ میانی طبقه IV		3915±270
مس و سنگ میانی طبقه IV		3960±290
مس و سنگ قدیم طبقه V		5000±305
مس و سنگ قدیم طبقه V		5500±250

و در نهایت فرهنگ دالما فرهنگ غالب منطقه برای بیش از یک هزاره‌ی را تشکیل داده است، شده و می‌توان چنین پنداشت که اولین ساکنان این منطقه مردمانی آشنا با فرهنگ دالما بودند که با سنت‌های پیشین آن نیز آشنایی کامل داشتند و در طول اقامت خود پدیده‌ها و نوآوری‌های جالبی هم در مواد فرهنگی آن‌ها دیده می‌شود. لذا، مواد فرهنگی و خصوصاً سفال تپه قشلاق به گونه‌ای خاص هم دربردارند، سنت سفالی دالما و حاجی فیروز است و هم سنت کلاسیک‌تری از آن که درام‌الدباغیه با سفال‌های موسوم به با نقش افزوده (پلاک) را روشن می‌کند (Kirkbrid, 1973: pl-XI)؛ برای این مبنا، می‌توان با یک تعریف جدید برای حوزه‌ی گسترش فرهنگ دالما منطقه‌ی وسیع‌تری را به نام پهنه‌ی فرهنگ دالما معرفی نمود که از منتهی‌الیه شرق فرات تا جنوب آناتولی و شمال جزیره در نزدیکی دیاله، تا بخش‌های وسیعی از مرکز



▲ تصویر ۴. مهره‌های استخوانی، استوانه‌ای و مدور ساخته شده از استخوان (مترجم، ۱۳۹۳).

غرب ایران و نواحی از مناطق لرستان شرقی و هلیلان و حتی ارتفاعات لرستان غربی را به آن الحاق نمود، فرهنگی برپایه‌ی دامداری و کشاورزی محدودتر به انضمام سنت‌های محلی خاص ولی با تأکید بر سبک اصلی گونه‌شناختی ظروف سفالی وجود این پهنه برای مدت زمانی بیش از هزار سال روشن است. براین مبنا، باتوجه به کاوش‌های باستان‌شناسی قشلاق و با توجه به مواد فرهنگی این محوطه‌ی استقرار به نظر می‌رسد فرهنگ دالما برای مدت زمان نسبتاً طولانی با توجه با تاریخ‌گذاری‌های انجام شده به روش ترمولومینسانس به تدریج به مناطق پیرامونی غربی و جنوبی انتشار می‌یابد؛ انتشاری نسبتاً کند که حاصل رشد و جابه‌جایی تدریجی اقوام دامدار-کشاورز به مناطق پیرامونی است و عملاً فرهنگی حائل در بین محدوده‌ی شمال غرب و غرب را در خود مضمحل می‌نماید، جالب این‌که این فرهنگ از سمت غربی فلات مرکزی نفوذی به داخل نداشته است که احتمالاً به خاطر جمعیت و نبود خلاء برای چنین ورودی بوده است و اتفاقاً در همین برهه‌ی زمانی دوران اوج گسترش و استقرارهای مس‌وسنگ در فلات مرکزی است (Fazeli Nashli et al., 2013: Pp. 55-71).

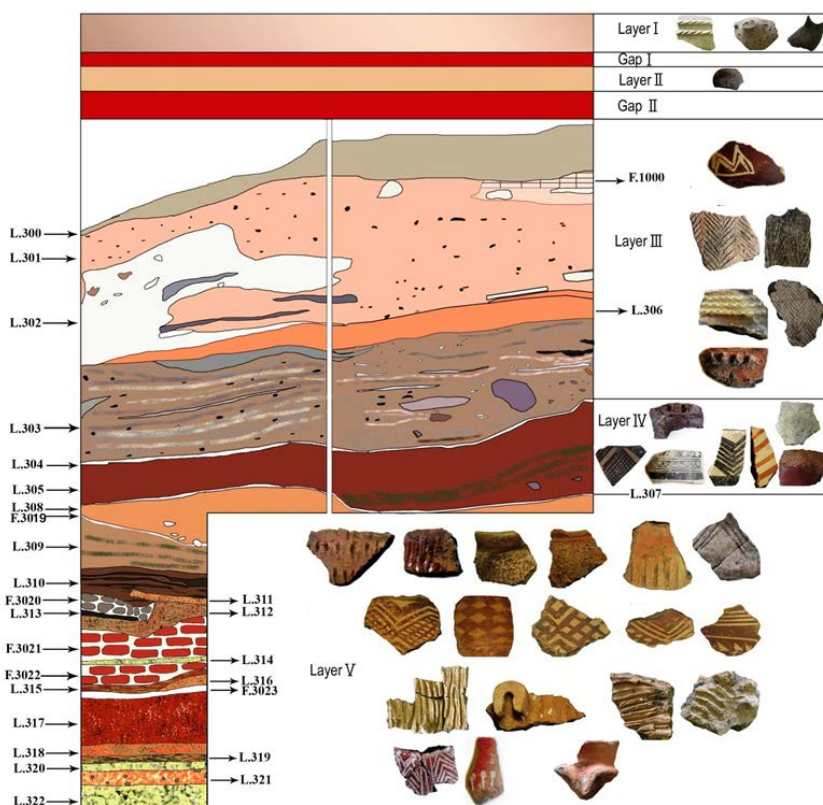
شاید برای درک بیشتر پدیده‌ی گسترش پهنه‌ی فرهنگ دالما لازم باشد تا با استفاده از رهیافت مردم‌شناسانه به نقش انتقال فرهنگی توسط اقوام دامدار کوچ‌رو که سالانه مسافت زیادی را می‌پیمایند و موجب این انتقال می‌گردند، پرداخته شود؛ لذا توضیح برخی سفال‌های منقوش خاص در این محوطه تنها از محل همان سنت‌های محلی قابل توجیه است که بدون هیچ تفاوت لایه‌نگاری با مواد فرهنگی دالما آمیخته‌اند. زیرا گونه‌های سفالین قشلاق بسیار متنوع‌تر از دالما تپه بوده و از همه مهم‌تر این‌که ضخامت نهشته‌های دالما، خود دلیلی بر زمان طولانی مدت‌ترین دوره در محل بوده است.

تاریخ‌گذاری دالما در خود دالما به روش سنجش رادیوکربن ۱۴ تاریخ 4036 ± 87 ق.م. گزارش شده است (هول، ۱۳۸۱: ۱۰۱)؛ درحالی‌که برای دوره‌ی شهرن‌آباد ماقبل دالما در سه‌گابی C هم تاریخ ۴۲۰۰ ق.م. قرار داده شده است (همان: ۱۳۴)؛ درحالی‌که با اتکاء به دقت تاریخ‌گذاری‌های روش ترمولینسانس که برای این محوطه انجام شده، برای نخستین نهشت‌های سنت دالما دو تاریخ حدود ۵۵۰۰ و ۵۰۰۰ ق.م. در اختیار هست که به روشنی قدمت بیشتر این طبقه با دالمای غرب و شمال غرب را نشان می‌دهد و در عین حال این تاریخ ارتباط مستقیم با اواخر مرحله‌ی حاجی فیروز در شمال غرب با تاریخ ۵۴۰۰ ق.م. و افق حسونا در شمال بین‌النهرین را تأیید می‌کند؛ لذا می‌توان بر این اساس خلاء گاهنگاری مابین مرحله‌ی حاجی فیروز و دالما که هم‌لین به آن اشاره دارد (Hamlin, 1975) را پُر نمود که شکل‌گیری استقرار در عمق دره‌های جنوبی حوضه‌ی شمال غرب هم‌زمان با حضور سنت حاجی فیروز شکل گرفته باشد. لازم به ذکر است که تأکید کاملی بر دقت تاریخ‌گذاری‌های روش ترمولینسانس انجام شده در محوطه قشلاق وجود دارد؛ زیرا تاریخ‌گذاری طبقه‌ی III که دقیقاً داده‌های آن همسانی غیرقابل تردیدی با مواد فرهنگی گودین VII دارد، دقیقاً با تاریخ کربن ۱۴ آن دو انطباق کامل دارد و در هر دو مورد همان تاریخ بین ۳۹۰۰ تا ۳۶۰۰ ق.م. گزارش شده است (ر.ک. به: جدول ۲).

نتیجه‌گیری

در این مقاله به دوره‌ی بسیار مهم مس‌وسنگ و بررسی فرایند گذار از دوره‌ی نوسنگی جدید به مس‌وسنگ قدیم که تاکنون کمتر به آن توجه شده، پرداخته شد و گاهنگاری جدیدی براساس کاوش‌های باستان‌شناسی تپه قشلاق در یکی از دشت‌های حائل بین شرق زاگرس مرکزی و حوضه‌ی جنوبی دریاچه‌ی ارومیه ارائه شده است. بر مبنای سنجش آن چه از باستان‌شناسی دوران روستانشینی از دوران نوسنگی تا پایان عصر مس‌وسنگ در این دو منطقه تاکنون گردآوری شده است، نوعی همسانی و ارتباط بین این دو منطقه وجود داشته است؛ به طوری که سفال‌های منقوش هندسی حاجی فیروز و سراب از نوسنگی جدید این تشابه را نشان می‌دهند در پی آن به نظر می‌رسد این مناطق با حوضه‌ی غربی ترواقع در شمال بین‌النهرین نیز کمابیش تشابهات و ارتباطاتی داشته که قبلاً توسط کاوشگران حاجی فیروز به آن اشاره شده بود، اما از نیمه‌ی هزاره‌ی ۶ ق.م. تا پایان هزاره‌ی ۵ ق.م. فرهنگ دالما به تدریج در پهنه‌ی وسیعی شکل می‌گیرد و شاید محوطه‌ی کاوش شده‌ی قشلاق نماینده‌ی مطلوبی برای چگونگی و تکامل این فرهنگ بدون وقفه برای تمام هزاره‌ی ۵ و اواخر هزاره‌ی ۶ ق.م. باشد؛ چراکه به دلایل پیش‌گفته‌ی لایه‌های اولیه‌ی این فرهنگ برخلاف تپه‌های دالما و سه‌گابی نه به صورت یک‌باره، بلکه کاملاً بر روی بستری از داده‌های قابل انطباق با نوسنگی جدید شکل می‌گیرد و آن خلأی که بین مراحل تشکیل این فرهنگ و نوسنگی متأخر گزارش شده در این جا دیده نمی‌شود، و روند تغییرات و تکامل درونی این فرهنگ با آهستگی و پیوستگی جریان می‌یابد و با هر نوآوری تکنیکی در سفال الگوهای قبلی منهزم نمی‌گردند؛ بلکه با ترکیب کمتر اغلب ادامه می‌یابند، به طوری که سنت سفال منقوش و یا سنت ساخت و استفاده از سفال‌های با نقش‌کنده‌ی استاندارد و فشاری حتی تا مراحل اولیه‌ی مس‌وسنگ جدید در طبقه‌ی III تداوم یافته است. بدون شک این روند ماحصل یک دوره‌ی آرامش و عدم تغییر مؤثر بر شکل‌گیری الگوهای زیستی است که ممکن است تابع شرایط نسبتاً مطلوب زیست‌محیطی و یا حداقل انطباق شیوه‌های معیشتی مبتنی بر دامداری، کشاورزی و در عین حال شکار در سرتاسر دوره باشد. بدون شک در تمام این دوران تهیه‌ی بخش عمده‌ای از منابع غذایی از طریق شکار حیواناتی مانند غزال، بزکوهی، گورخر و برخی آبزبان تهیه شده است که در تمام این مدت طولانی همواره در دسترس بوده‌اند؛ بر این اساس می‌توان روند تغییر از نوسنگی متأخر به دوران مس‌وسنگ را یک دوره‌ی انتقالی تدریجی و بدون تغییر در شیوه‌های زیستی و معیشتی و حتی تکنیکی قلمداد نمود، از سوی دیگر با وجود وضع واژه‌ی مس‌وسنگی برای دوره‌ی روستانشینی در تمام این مدت هیچ نشانه‌ای از نقش و کاربرد فلز مس طی کاوش‌های این دوره مشاهده نگردید؛ لذا به اعتبار همان تداوم دوره‌ی نوسنگی در دوران روستانشینی و هم‌چنین هم‌زمانی این استقرارها با محوطه‌هایی که در هزاره‌ی ۵ ق.م. عملاً از مس در برخی کارها استفاده کردند از این واژه استفاده شده است.

در اواخر دوره‌ی مس‌وسنگ جدید قشلاق هم‌زمان با پایان دوره‌ی گودین VII که این افق زمانی براساس تاریخ‌گذاری‌های مطلق به روش ترمولومینسانس حدود 4036 ± 220 ق.م. و هم‌چنین 3800 ± 280 ق.م. گزارش شده است به یک باره نوعی



تصویر ۵. برش لایه‌نگاری شماتیک نهایی تپه قشلاق به تفکیک ضخامت و مواد فرهنگی طبقات مختلف (مترجم، ۱۳۹۳).



▲ تصویر ۶. گونه‌ی سفال با نقش‌کنده‌ی استاندارد و نقش افزوده (سبک ام‌الدباغیه) با پوشش گلی غلیظ از طبقه‌ی IV-V (مترجم، ۱۳۹۳).

گسست در تداوم استقرار این برهه‌ی طولانی به وقوع پیوسته که در لایه‌نگاری تحت‌عنوان شکاف بین دوره‌ی III و II از آن یاد شده است و کل دره‌ی تالوار خالی از سکنه می‌گردد، این زمان به نوعی با رواج پیچیدگی‌های اجتماعی-اقتصادی مربوط است. که از نشانه‌های اشکار آن حضور مراکز تجاری وابسته به بازرگانان آغازیلامی مانند آن‌چه در دوره‌ی گودین VI/V دیده می‌شود، مرتبط است. پدیده‌ای که در مناطق مرتفع زاگرس و شکل‌گیری راه‌های اولیه‌ی تجاری مرتبط با تمدن اوروکی و سلسله‌های کهن سومری در سرزمین بین‌النهرین از یک سو، و به دنبال آن اشغال این منطقه توسط اقوام موسم به یانیقی از سوی دیگر است، در این زمان با تغییر در الگوهای استقراری نه در کناره‌ی رودخانه تالوار، بلکه در مناطق مرتفع‌تر کوهپایه‌ای نوع جدیدی از استقرار را تشکیل داده‌اند. که بیشترین انطباق با زندگی مبتنی بر کوچ نشینی و دامداری است.

پی‌نوشت

۱. نظر به این‌که سفال نوع جی (z) نوعی سفال قرمز رنگ منقوش با کیفیت عالی است، لذا به هنگام بررسی دشت ماهیدشت توسط لوئیس لوین در سال ۱۹۷۷ م. ابتدا به اشتباه سفال سرخ‌فام نوع جمدت نصر تشخیص داده شده بود تا این‌که در گمانه‌زنی تپه‌ی چغاماران مشخص گردید این سفال هم‌افق با سفال نوع سیاه‌بید و قدیم‌تر از نوع دالماس؛ بنابراین حسب همان شماره ریجیست واژه‌ی z که مخفف واژه جمدت نصر بود برای این گونه‌ی سفال انتخاب گردید؛ هم‌چنین در کتاب اصطلاحات تخصصی باستان‌شناسی صادق ملک شهمیرزادی تحت‌عنوان «سفال خاص ماهیدشت» معنی شده است.
۲. براساس تاریخ‌گذاری‌های انجام شده برای تپه زاغه ۵۵۰۰ و تپه حاجی فیروز ۵۴۰۰ ق. م. به روش C14 پیشنهاد شده است.
۳. Incised Standard Ware
۴. خانم Hamlin براساس تاریخ‌گذاری‌های کربن ۱۴ حداقل یک دوره‌ی فترت ۱۰۰۰ ساله برای دو مرحله‌ی حاجی فیروز و دالماس تپه ارائه کرده است (ر. ک. به: هول، ۱۳۸۸: ۱۰۰).
۵. اولاً مقدار ابزارهای سنگی و از جمله تیغه در این محوطه بسیار اندک است، ولی به طور هم‌زمان از سنگ چخماق و

ابسیدین برای ساخت گونه‌هایی از ابزار سنگی استفاده شده که متفاوت از سبک‌های رایج و تولید به شیوه‌ی فشار مماس است؛ بلکه بیشتر به صورت ضربه‌ای و قطعات تراشه‌ی نامنظم از سنگ مادرهای چند وجهی برداشت شده‌اند.

کتابنامه

- ابرلندر، تی. ام، ۱۳۸۶، «آب‌نگاری سرزمین ایران»، بخش هفتم از تاریخ کمبریج، جلد یکم، گردآورنده: ویلیام بین فیشر، ترجمه‌ی تیمور قادری، چاپ اول، تهران: نشر امیر کبیر.
- طرح جامع آب کشور طرح جامع آب کشور، ۱۳۶۴، مجموعه مطالعات وزارت نیرو، مهندسین مشاور جاماب، تهران.
- ذیفر، حامد، ولی‌پور، حمیدرضا، و عباس، مترجم، ۱۳۹۲، «تل یازده استقرار از دوره‌ی مس‌وسنگی در حوضه‌ی آبگیر سد تالوار بیجار-کردستان»، پیام باستان‌شناسی، شماره‌ی ۱۹، بهار و تابستان، صص: ۳۶-۱۵.
- موچشی، امیرساعده، نیکنامی، کمال‌الدین، مشکور، مرجان، فاضلی‌نشلی، حسن، فیروزمندی‌شیره‌جینی، بهمن، ۱۳۹۰، «گاهنگاری نسبی و مطلق تپه کلنان، محوطه‌ای متعلق به دوره‌ی مس‌وسنگ میانه در غرب ایران، پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران (نامه باستان‌شناسی)، سال اول، شماره‌ی ۱، صص: ۵۶-۳۱.
- شریفی، مهناز، ۱۳۹۶، «گزارش گمانه‌زنی تعیین حریم تپه پیر تاج-بیجار، آرشیو مرکز مدارک و اسناد پژوهشکده باستان‌شناسی (منتشر نشده).
- مترجم، عباس، ۱۳۸۹، «گزارش فصل اول کاوش نجات بخشی در تپه قشلاق تالوار»، آرشیو اسناد و مدارک پژوهشکده میراث فرهنگی (منتشر نشده).
- مترجم، عباس، ۱۳۹۳، «گزارش فصل دوم کاوش نجات بخشی در تپه قشلاق تالوار»، آرشیو اسناد و مدارک پژوهشکده میراث فرهنگی (منتشر نشده).
- مترجم، عباس، و شریفی، مهناز، ۱۳۹۳، «تحلیلی بر کارکرد و ماهیت توکن‌ها و پیکرک‌های گلی در دوره‌ی مس‌وسنگ تپه قشلاق تالوار، کردستان»، پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران، شماره‌ی ۷، صص: ۴۵-۲۷.
- ویت، مری، و دایسون، رابرت، ۱۳۸۲، گاهنگاری ایران از هشت هزار تا دو هزار قبل از میلاد، ترجمه‌ی اکبر پورفرج و احمد چایچی، چاپ اول، تهران: نشر نسل باران.
- هول، فرانک، ۱۳۸۸، باستان‌شناسی غرب ایران، ترجمه: زهرا باستی، انتشارات سمت، تهران.

- Abedi, A., Omrani B. & Karimifar, A., 2015, "Fifth and fourth millennium B.C. in north-western Iran: Dalma and pisdeli revisited", *Documenta Prehistorica* XLII. (Doi num, 10.4312/dp.42.23)

- Burney, C. A., 1961, *Excavation at Yanik Tepe North-West Iran*, *IRAQ*, Vol, XXIII. No:2

- Burney, C. A., 1962, "Excavation at Yanik Tepe 1961", *IRAQ*. Vol, XXIV.

- Burney, C. A., 1964, "The Excavations at Yanik Tepe, Azerbaijan, 1962: Second preliminary Report", *Iraq*, Vol 26.No:1

- Dyson, R. & Young, T. C. Jr., 1960, "The solduz valley, Iran: Pisdeli, Tepe", *Antiquity*, vol: XXXIV, No: 133.

- Dayson, R., 1969, *A Decade in Iran, Expedition*, vol 11, No 2

- Fazeli Nashli, H., Cunningham, R. A. E. & Pollard. M, 2001, "Chemical Characterisation of the Late Neolithic and Chalcolithic Pottery from the Tehran

plain", *IRAN*, Volume XXXIX,

- Hamlin, C., 1975, *Dalma Tepe*, IRAN, British Institute of Persian Studies Vol. XIII (1975.)

- Henrickson, E. F., Vitali, V., 1987, The Dalma tradition :prehistoric Inter-regional cultural Integration in Highland western Iran, *Paleorient*, vol 13, No:2.

- Hijjara, I., 1997, *The Halaf period in Northern Mesopotamia* NABU, Publication London.

- Jasim, S. A., 1985, *The Ubaid period in Iraq*, BAR, International series, 267. 5, Centremead, Osney Mead, Oxford, England.

- Kirkbride. D., 1972, "Umm Dabaghiyah, Preliminary report an early ceramic farming settlement in marginal north central Jazira Iraq", *IRAQ* .NO, 1. Vol, 34

- Kirkbride, D., "Umm Dabaghiyah 1973", *A Second, Preliminary Report, Source: Iraq*, 35(No 1)

- Levine. L. D. & Young, T. C. J., 1986, "A summary of the ceramic assemblages of the central western Zagros from the middle Neolithic to the late third millennium B.C.", *Prehistoric de la Mesopotamia* NO, 17 .18 .19 December 1984 CNRS. Paris

- Levine, L. D. & McDonald, M. A., 1977, "The Neolithic and Chalcolithic Period in the Mahidasht", *Iran*, 15 Vol. XV, Pp. 39-50, British Institute of Persian Studies.

- Lloyd, S., Safar, F., Braidwood, R. J., 1945, "Tell Hassuna Excavations by the Iraq Government Directorate General of Antiquities in 1943 and 1944", *Journal of Near Eastern Studies*, Vol. 4, No. 4

- McDonald, M., 1979, *An Examination of Mid-Holocene settlements patterns in the Central Zagros, Region of Western Iran*, Department of Anthropology University of Toronto.

- Nobari, A. H. & Binandeh, A., 2012, "Excavation in Lavin Tepe in North-west Iran", *Ancient Near Eastern Studies*, Volume 49.

- Rothman, M. & Badler, V., 2011, "Contact and development in Godin VI", IN: Gopnik Hilary & Rothman Mitchell, s, with contributions by Robert Henrickson, *On the High Road the History of Godin Tepe*, Iran, Mazda publishers in Association with the Royal Ontario Museum.

- Solecki, R. 1973, *Tepe Seavan, A Dalma a period site in the Margavar valley, Azerbaijan, Iran*, Bulletin of the Asia.

- Swiny, S., 1975, "Survey in North West Iran 1971", *East and West*, Vol: 25.

- Sumner, W., 1998, "Population and settlement area: an Example from Iran", *American Anthropologist*, Vol. 91, no, 3 .

- Voigt, M. M., & Dyson, R. H. Jr, 1992, "The chronology of iran.8000 – 2000 B.C." *Chronology in world Archaeology*, third Edition Vols. Robert W. Erich (Ed). University of Chicago press. Chicago, PP. 122 – 178 Vol. I and PP. 122 – 153 Vol. II.

- Voigt, M. M., 1983, *Hajji Firuz tepe, Iran the Neolithic settlement Hasanlu excavation reports*, Vol 1, University of Pennsylvania, Philadelphia.

- Voigt, M. M., 1992, "The Neolithic period in North Western Persia", In: *Encyclopedia Iranica* vol: V.

- Young, T. C. Jr., 1969, *Excavations at Godin Tepe*. First progress Report, Royal Ontario Museum. ROM. I. Occasional Papers no: 17 Art and Archaeology .Toronto

- Young, T. C. & Levine L. D., 1974, *Excavation of the Godin Project: Second progress Report Occasional Papers no: 26 Art and Archaeology*, Royal Ontario Museum, Toronto.